



雖然心裡充滿了對你的愛意，
但還是希望你能一直陪在我身邊。
只要你能一直陪在我身邊。

The Star Around The Sun

"ستاره ای به دور خورشید"

مترجم: sehun

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با آیدی تلگرام

[@Ohsehun_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

فصل پنجاه و شش

شینگ چنگ سعی کرد در تاریکی به یانگ یومینگ نگاه کند ، می خواست حالت چهره اش را واضح ببیند ، اما چیزی مشخص نبود.

یانگ یومینگ برای چند لحظه ای سکوت کرد تا اینکه ناگهان دستش را به طرف شینگ چنگ دراز کرد .

دستش را کنار ترقوه اش گذاشت و کمی پایین کشید. یقه ی حوله حمامش را روی قفسه سینه اش گرفت و دستش را پایینتر برد. انگشتهایش روی حوله ی نرم کشیده میشدند. شینگ چنگ که گیج شده بود. جرات حرکت کردن نداشت.

انگشتان یانگ یومینگ پایین رفتند تا اینکه قبل از نزدیک شدن به معده او متوقف شدند، او یک طرف حوله ی حمامش را به سمت وسط کشید و سپس طرف دیگرش وسط آورد و آنها را روی هم محکم کرد.

دیگر قسمتی از قفسه سینه و شکم شینگ چنگ که از حوله بیرون افتاده بود و زیر پتو بود، اکنون به طور کامل با حوله اش پوشانده شده بود.

یانگ یومینگ گفت: "بخواب."

شینگ چنگ نمیخواست بخوابد. سینه اش به شدت بالا و پایین میشد. او دستش را بالا آورد اما دوباره آن را پایین برد. می خواست به اصل ماجرا برسد و پاسخی به دست آورد و بلندتر از حد عادی گفت: "اقای مینگ .."

یانگ یومینگ با استفاده از لحنی که نمیشد از آن سرپیچی کرد ، گفت: "دیر وقته."

شینگ چنگ بلافاصله دهانش را بست. با دیدن یانگ یومینگ که پشتش را به او میکرد ، فقط توانست نفس عمیقی بکشد، دراز بکشد و چشمهایش را ببندد.

ذهنش حال و هوای پیچیده ای داشت ، آن احساسات آشفته و سوالات طولانی مدت ضربان قلبش را بالا برده بودند ، به طوری که حتی وقتی آرام در آنجا دراز کشیده بود ، می توانست صدای قلب خودش را بشنود .

علاوه بر این ، واضح بود که بدن او خیلی خسته شده بود ، اما مغزش بیدار بود و از کار نمی افتاد. او بارها و بارها به کار یانگ یومینگ فکر کرد ، و حتی کمی بعد با اکراه حوله اش را درآورد و آن را کنار گذاشت ، بنابراین وقتی با یانگ یومینگ زیر یک پتو خوابیده بود ، کاملاً برهنه بود.

اما یانگ یومینگ دیگر هیچ جوابی نداد. شینگ چنگ حتی نمی دانست که او خوابیده است یا نه.

با عصبانیت و درحالی که نمیخواست بخوابد به تدریج هوشیاری اش را از دست داد و به آرامی به خواب عمیقی فرو رفت.

وقتی شینگ چنگ از خواب بیدار شد ، صبح شده بود. چشمهایش را که باز کرد ، پیشانی اش را به طرز دردناکی فشار داد تا سردرد ناشی از خماری را تحمل کند ، سپس متوجه شد که در یک پتو پیچیده شده و وسط تخت بزرگ خوابیده بود. سرش را بین دو بالش فرو کرد .

از یانگ یومینگ در اطرافش هیچ خبری نبود.

شینگ چنگ روی تخت نشست و صورتش را در دستانش فرو برد. او دیشب بیش از حد مشروب خورده بود ، اما آنقدر مست نبود که به خاطر نیاورد چه گفته و چه کاره کرده است. یکسری کارها را فقط تحت تاثیر الکل و تاریکی شب انجام میداد ولی وقتی در روشنایی روز قرار میگرفت جرعت نداشت هیچ کاری کند.

مدتی آرام نشست. سوپی که دیشب قبل از خواب خورده بود به ادرار صبحگاهی تبدیل شد ، اما وقتی پتو را تا نیمه بلند کرد ، متوجه شد که لباس زیر تنش نیست. نه تنها این ، بلکه او تا حدودی وضعیت ناخوشایندی داشت ، بنابراین زیر پتو ماند و به طرف دیگر چرخید تا به دنبال حوله‌ای که کنار تختش گذاشته بود بگردد. ولی حوله‌ی حمام آنجا نبود.

شینگ چنگ تقریباً نمیتوانست خودش را نگه دارد. نگاهی دور اتاق انداخت. او هیچ اثری از یانگ یومینگ ندید ، پتو را بلند کرد و برهنه از تخت بلند شد و می خواست مستقیماً به حمام طبقه پایین برود. به طور غیر منتظره ای ، به محض رسیدن به پله ها ، یانگ یومینگ را دید که از طبقه پایین بالا می آمد.

یانگ یومینگ سرش را بالا آورد و وقتی شینگ چنگ را دید ، بلافاصله ایستاد.

شینگ چنگ سریع برگشت و در یک لحظه روی تخت رفت و با استفاده از پتو خودش را کاملاً پوشاند.

یانگ یومینگ مدتی بعد بالا آمد و او را دید که در پتو پیچیده شده بود و چهره‌اش آنقدر قرمز شده بود که انگار از آن خون می چکید.

او لباس های تمیز شینگ چنگ را که از پرسنل هتل گرفته بود در دست داشت. چیزی نگفت، لباس ها را کنار تخت گذاشت و دوباره برگشت تا برود.

شینگ چنگ در این هنگام نمی توانست اهمیت چندانی بدهد و با عجله لباس هایش را پوشید و به سمت حمام دوید.

وقتی بیرون آمد ، یانگ یومینگ را دید که جلوی پنجره بزرگ اتاق نشیمن طبقه اول که از کف تا سقف بود ایستاده بود و به استخر چشم دوخته بود.

شینگ چنگ نمی توانست صحنه شرم آور لحظات پیش را فراموش کند و هنگامی که به سمت یانگ یونمینگ می رفت ، بار دیگر سرخ شد و با گفت: " آقای مینگ."

او همان پیراهن نیلوفر آبی رنگی که دیروز پوشیده بود به تن داشت ، اما موهایش آشفته بود و عینکش گم شده بود. در حقیقت ، نه تنها عینک او گم شده بود ، کارت اتاق و تلفن همراه او هم آنجا نبود. او دیشب آنها را کنار استخر کنار گذاشته بود و با خود نیاورده بود. فکر میکرد شاید یکی از افرادی که دیشب آنجا بود آنها را با خودش برده باشد.

یانگ یومینگ نیم نگاهی به او انداخت و پرسید: "خوب خوابیدی؟"

شینگ چنگ گفت: "بله."

یانگ یومینگ سر تکان داد و گفت: "بریم صبحانه بخوریم."

شینگ چنگ پرسید: "با هم؟"

وقتی این را شنید ، یانگ یومینگ پرسید: "نمیخوای غذا بخوری؟"

شیا شینگ چنگ فوراً گفت: "میخوام. بریم.."

با بیرون آمدن از ویلایی که یانگ یومینگ در آن اقامت داشت ، شینگ چنگ به طور خاص به اطراف استخر نگاهی انداخت. وقتی وسایل خود را پیدا نکرد ، به این فکر کرد که باید برای پرسیدن پیش وی زویی یا شیو یو برود. البته مهم نبود که به کجا میرفت درواقع حتما باید از شیو یو عذرخواهی میکرد.

اگرچه حادثه دیشب یک تصادف بود ، اما او باعث شد خجالت زده شدن شیو یو شده بود.

شخصی در امتداد لبه کمی دورتر از جایی که آنها ایستاده بودند می دوید. واضح بود که بازیگری جوان است و هنگام دویدن به آنها نگاه می کرد.

شینگ چنگ بی سر و صدا دنبال یانگ یومینگ به سمت بوفه صبحانه رفت و وقتی وارد آنجا شد ، چن هایان را دید که با یوشو و کای مایتینگ در حال خوردن صبحانه بودند.

فصل پنجاه و هفت

با این حال که شینگ چنگ گرسنه بود ،اما با بودن یانگ یومینگ در کنارش نمیتوانست تمرکزش را روی خوردن بگذارد، بنابراین قبل از اینکه یانگ یومینگ را به سمت صندلی های غذا خوری دنبال کند فقط کمی نودل سرخ کرده و یک لیوان شیر برداشت.

یانگ یومینگ مستقیم به سمت میز چن هایان رفت. شینگ چنگ چاره ای نداشت جز اینکه او را دنبال کند ، اما با نزدیک شدن به آنها متوجه شد که علاوه بر چن هایان، دو زن و یک مرد دیگر پشت میز نشسته بودند.

نام آن مرد دینگ ونشون بود ، بازیگر سرشناس سی ساله. اما برخلاف یانگ یومینگ که همه مهارت های بازیگری اش را در همه ی فیلم و سریالهایش قبول داشتند ، آثار او چندان معروف نبود و متوسط بودند.

او چندین سال بود خودش را نشان نداده بود و گفته می شد که چند سالی برای تحصیل کارگردانی به خارج رفته است.

شینگ چنگ دیروز او را در عروسی چن هایان ندیده بود و نمی دانست که آیا این مرد دیشب با عجله آمده بود یا صبح امروز.

وقتی شینگ چنگ نزدیک شد ، قبل از اینکه یانگ یومینگ بتواند حرفی بزند، کای مایتینگ شینگ چنگ را معرفی کرد ، "شینگ چنگ ، ایشون آقای ون شون هستن. تازه از آمریکا برگشتن."

شینگ چنگ بشقابش را روی میز گذاشت و کمی برای احترام خم شد ، سپس دستش را به طرف دینگ ونشون دراز کرد: "سلام ، از دیدنتون خوشبختم. من شیا شینگ چنگ هستم ، البته فقط شینگ چنگ صدام کنید."

کای مایتینگ به آرامی دهان خود را با یک دستمال پاک کرد ، رژ لبش هنوز مرتب بود و گفت: "شینگ چنگ هنرمند کمپانی ماست، یه بازیگر تازه کاره."

دینگ ونشون بلند شد و با شینگ چنگ دست داد و گفت: "بله راجبش شنیدم، از آشنایت خوشحال شدم."

یانگ یومینگ ، که کاملاً مشخص بود با او راحت بود، پرسید: "کی رسیدی؟" ونشون جواب داد: "یه پرواز سریع گرفتم و بعد از سه ساعت رسیدم. ولی حیف نتونستم سروقت به عروسی چن برسم."

شینگ چنگ کنار یانگ یومینگ نشست و فکر میکرد مناسب آن جمع نبود. بدون کلمه‌ای با چاپستیک‌هایش شروع به خوردن نودلها کرد.

یانگ یومینگ به طرز عجیبی از چن هایان پرسید: "همسرت کجاست؟ چرا عروسو زود ول کردی؟"

چن هایان با خنده گفت: "من زود بیدار شدم دیدم ونشون می‌گه که رسیده اومدم باهاش صبحانه بخورم. همسرم هنوز خواب بود دیگه مزاحمش نشدم."

ظاهراً ونشون و بقیه تقریباً غذایشان را تمام کرده بودند ، مقدار زیادی از آنچه در بشقابشان بود دست نخورده باقی مانده بود و فقط نشسته بودند و صحبت میکردند .

ونشون گفت: "همسرش هنوز جوونه و خب وقت نمیکنه بخوابه، برعکس هایان پیر که دیگه اصلاً نیار نداره بخابه. فقط یه مرد تنها مثل من میتونه باهاش بیدار بمونه."

با شنیدن این حرف ، چن هایان اصلاً عصبانی نشد. خندید و گفت: "اینو تعریف در نظر میگیرم."

شینگ چنگ نمی توانست سرش را بالا بیاورد. در رستوران ، غیر از خودش هیچکس دیگری را که نزدیک به سنش باشد ندید. آنجا نشسته بود و واقعاً حس بدی داشت.

شینگ چنگ درحالی که کمی شیر از لیوان شیر خورد به این فکر کرد که اگر به خاطر یانگ یومینگ نبود ، احتمالاً دستشویی میرفت و بعد از آن هم دوباره به تخت خوابش برمیگشت.

وقتی لیوان را روی زمین گذاشت ، یانگ یومینگ نیم نگاهی به او انداخت ، سپس دستمال کاغذی را از روی میز بیرون آورد تا به او بدهد.

شینگ چنگ تعجب کرد و وقتی دستش را برای گرفتن دستمال دراز کرد ، یو شو که مقابلش نشسته بود را دید که به لب هایش اشاره میکند .

نگاهی گذرا به انعکاس خود روی شیشه‌ی میز انداخت و متوجه شد که بالای لب هایش با لکه های شیر سفید مانده و بلافاصله آنها را با دستمال پاک کرد.

سپس چن هایان ناگهان از شینگ چنگ پرسید: "شینگ چنگ دیشب خوب خوابیدی؟"
شینگ چنگ جواب داد: "بله."

چن هایان سر تکان داد و گفت: "من میترسم جینگ یوان و بقیه بخاطر شوخیایی که میکنی درست رفتار نکنن."

شینگ چنگ لبخندی به چن هایان زد و گفت: " نه اینطوری نیست.. فقط بازی میکنن."
کای مایتینگ از شینگ چنگ پرسید: "صبح چطوری آقای مینگو دیدی؟"

شینگ چنگ این بار جرات نکرد که به صورت اتفاقی جواب دهد و نگاهی به سمت یانگ یومینگ انداخت.

صبحانه ای که یانگ یومینگ میخورد ترکیبی عجیب از یوتیائو و قهوه بود.

یومینگ بی تفاوت وقتی جرعه ای از قهوه اش را نوشید و گفت: "دیشب شینگ چنگ مست بود. من کمکش کردم. دیدم حتی نمی تواند بلند بشه برای همین گذاشتم اتاق من بخوابه."

شینگ چنگ انتظار نداشت که او مستقیماً این را بگوید و نمی دانست چگونه واکنش نشان دهد.

کای مییتینگ با تعجب نگاهش کرد: "بازم آقای مینگ رو معذب کردی!"

شینگ چنگ فقط می توانست لبخند بزند و گفت: "متأسفم ، آقای مینگ، واقعاً خیلی نوشیدنی خورده بودم."

ونشون کنجکاو به آنها نگاه کرد و گفت: "شماها چطوری همدیگه رو میشناسید؟"

او و یانگ یومینگ رابطه خوبی داشتند ، اما او قبلاً چیز زیادی در مورد شینگ چنگ نشنیده بود. وقتی حرفهایشان را شنیده بود ، تصور کرد که آنها باهم خیلی صمیمی هستند.

یانگ یومینگ گفت: "ما برای فیلم هی ژنگ با هم کار کردیم."

چن هایان حرفش را ادامه داد: "اون موقع چین نبود. قبل از اینکه شینگ چنگ با منو یوشو برنامه رو ضبط کنه فیلمبرداری فیلم هی ژنگ تموم شده بود."

یانگ یومینگ دستش را بلند کرد و آن را روی شانه شینگ چنگ گذاشت و گفت: "هی
ژنگ خودش نقش اول مردو انتخاب کرد."

ظاهراً نگاه چشم های دینگ ونشون به شینگ چنگ متفاوت تر از قبل بود و با علاقه
پرسید: "پس شینگ چنگ خودش نقش اوله. یومینگ تو نقش دومی؟"

یانگ یومینگ خندید و گفت: "يجورایی."

شینگ چنگ نفهمید که چرا این مکالمه راجع به او بود. کمی معذب بود و فقط می توانست
چوب دستی هایش را روی میز بگذارد و لبخند بزند.

یانگ یومینگ از چاقو و چنگال خود برای بریدن یوتیائو استفاده کرد ، حرکاتش طوری
جذاب بود که انگار استیک می برید. او تکه کوچکی از یوتیائو را خورد و بدون عجله جرعه
ای قهوه نوشید ، سپس از دینگ ونشون پرسید: "هنوز بازیگرای فیلمتو انتخاب نکردی؟"
دینگ ونشون سر تکان داد و گفت: "اره فعلا درگیرشم."

او در حال ساختن اولین فیلمش به عنوان کارگردان بود و قبلا با یانگ یومینگ و چن هایان
صحبت کرده بود. او گفت: "چرا چندتا بازیگر جوون با بازیگری خوب بهم پیشنهاد
نمیدید؟"

یانگ یومینگ فنجان قهوه اش را روی میز گذاشت و ناگهان لبخندی زد.

یو شو وقتی شنید که یانگ یومینگ این موضوع را مطرح کرده بود، به او خیره شده بود. در این زمان نگاهش را به سمت رئیس کای انداخت و رئیس کای هم به او نگاه کرد. نگاهشان تا حدی عمیق بود.

قبل از اینکه یانگ یومینگ بتواند صحبت کند، چن هایان که فهمیده بود قصد یانگ یومینگ چه بوده پوزخندی زد و گفت: "بازیگر خوب جلوت نشسته بعد بازم از یومینگ میپرسی؟"

شینگ چن مات و مبهوت مانده بود و قلبش وحشیانه میتپید.

فصل پنجاه و هشت

چیزی که باعث شده بود قلب شینگ چنگ به شدت بتپد شانس احتمال بازی در یک فیلم نبود، بلکه این واقعیت بود که یانگ یومینگ این فرصت را برایش پیدا کرده بود.

او از ترس اینکه چشمهایش در چنین جای عمومی به احساساتش خیانت نکند و آنها را جار زنند، سعی کرد اشتیاقش را برای چرخاندن سرش به سمت یانگ یومینگ از بین ببرد.

یانگ یومینگ همچنان آرام به نظر می رسید. به نظر می رسید او به اندازه کافی غذا خورده است بنابراین کارد و چنگال را کنار گذاشت و کمی به صندلی اش تکیه داد.

دینگ ونشون علاقه قابل توجهی به شینگ چنگ نشان داد ، اما در آن لحظه تصمیمی نگرفت ، فقط اطلاعات تماسش را برای شینگ چنگ گذاشت تا بعداً برای نقش پیش او تست بدهد.

وقتی صبحانه تمام شد ، یانگ یومینگ به چن هایان گفت: "من اول میرم ، بعداً همو میبینیم."

چن هایان بلند شد و می خواست او را بدرقه کند.

یانگ یومینگ گفت: "نیازی نیست، پیش ونشون بمون."

چن هایان اصراری نکرد.

در آن لحظه رئیس کای به شینگ چنگ گفت: "شینگ چنگ ، تو که انقدر برای آقای مینگ دردرس درست کردی، چرا نمیری بدرقه ش کنی."

شینگ چنگ که از قبل بلند شده بود به یانگ یومینگ گفت: "من باهاتون تا بیرون میام."

یانگ یومینگ انکار نکرد و بار دیگر با افراد دور میز خداحافظی کرد و سپس سالن غذاخوری را ترک کرد.

شینگ چنگ او را دنبال کرد ، اما وقتی هنوز از سالن غذاخوری زیاد فاصله نگرفته بودند ، یانگ یومینگ را دید که ایستاد و برگشت و به او نگاه کرد و گفت: "نیازی نیست باهام بیای."

"آقای مینگ " ، شینگ چنگ ایستاد. او چیزهای زیادی داشت که می خواست به یانگ یومینگ بگوید ، اما نمیشد در چند کلمه کامل توضیحشان داد.

دستهای یانگ یومینگ در جیبش بودند. صاف ایستاده بود ، به نور صبح نگاهی انداخت.
مدتی ساکت بود و به شینگ چنگ خیره شد. گفت: "خوب بازی کن."

با این حرف برگشت و به جلو ادامه داد. شینگ چنگ ناخودآگاه چند قدم او را دنبال کرد.
کمی صبر کرد و به کمر بلند و صافش خیره شد ، سپس دوباره او را دنبال کرد.

یانگ یومینگ به ویلا برگشت. چمدان خیلی زیادی نداشت و کیف مسافرتی اش بسته و
آماده روی مبل طبقه اول گذاشته شده بود . این بار ، او دستیارش را نیاورده بود و فقط با
راننده ای آمده بود که بعداً او را به فرودگاه برساند.

شینگ چنگ کنار در ایستاد و او را تماشا می کرد.

یانگ یومینگ با کیش بیرون آمد و وقتی از کنار شینگ چنگ می گذشت ، دیگر به او
نگاه نمی کرد. اما شینگ چنگ همزمان دستش را دراز کرد و کف دست یانگ یومینگ را
گرفت.

یانگ یومینگ فقط توانست بایستد. با نگاهی به صورت شینگ چنگ ، دستش را چرخاند تا
دست شینگ چنگ را بگیرد ، قبل از اینکه سریع آن را رها کند ، محکم تر آن را فشرد و
گفت: "کاری که بهت گفتمو انجام بده."

شینگ چنگ فقط توانست او را رها کند و تماشا کند که به تدریج از او دور میشد. بدون
اینکه بداند زندگی چه ماجرای پیچیده تری با او برایش رقم زده بود.
او تا زمانی که دیگر یانگ یومینگ از دیدش خارج شد به او خیره بود .

سرش را به چهارچوب در فشرد. دستش را محکم مشت کرد. لمس قبلی هنوز روی دستش مانده بود. دستهای یانگ یومینگ گرم و کمی زبر بود. آهی کشید و صورتش را با دستانش پوشاند.

بعداً، شینگ چنگ به دنبال وی زویی رفت تا تلفنش را پیدا کند. وی زویی تازه بیدار شده بود. اتاقش کم نور بود و شینگ چنگ به طور مبهمی صدای شخص دیگری را از اتاق میشنید. وی زویی تلفن او را با خود نیاورده بود و به او گفت که شیو یو را پیدا کند. شیو یو بیدار شده بود، اما هنوز از دست او عصبانی بود. کمی سر به سرش گذاشت و اذیتش کرد اما آخر تلفن، عینک و کارت اتاق شینگ چنگ را در یک کیف به او برگرداند و پرسید: "دیشبو کجا موندی؟"

شینگ چنگ قصد نداشت به این سوال جواب بدهد و میخواست چیزی سر هم کند و بگوید.

شیو یو گفت: "مگه نرفتی تو یکی از ویلاهای کنار استخر؟ من بعدش اومدم دنبالت ولی معلوم شد اتاق یانگ یومینگه و گفت تو رو ندیده. خیلی خجالت کشیدم دیگه نتونستم اصرار کنم بیشتر دنبالت بگردم."

شینگ حدس زد آن لحظه حتما زیر دوش بوده است و گفت: "خیلی مست بودم اصلاً چیزی یادم نمیاد."

شیو یو نمی دانست که او را باور کند یا نه، اما به هر حال جوابی گرفته بود.

هنگام رفتن از هتل به فرودگاه، شینگ چنگ با رئیس کای و ماشین یوشو رفتند. او صندلی جلو نشسته بود در حالی که یو شو و رئیس کای عقب بودند.

یوشو پشت صندلی شینگ چنگ را لمس کرد ، لبخندی زد و گفت: " بد نیست شینگ چنگ."

شینگ چنگ وانمود کرد متوجه حرفش نشده : "هوم؟"

رئیس کای گفت: "من حتی نشنیده بودم که دینگ ونشون داره فیلم میسازه."

یو شو گفت: "اونا روابط خاص خودشونو دارن. دوستی دینگ ونشون ، چن هایان و یانگ یومینگ رو همیشه با مردم عادی مقایسه کرد ... و خب میگن که دینگ ونشون تو کارگردانی نسبت به بازیگری استعداد بیشتری داره."

رئیس کای در فکر بود. او از یو شو پرسید: " میدونی میخواد چطور فیلمی بسازه؟"

یو شو گفت: "مطمئن نیستم. اما تو سابقه خانوادگی ونشونو میدونی. اگه بخواد فیلمی بسازه ، افراد زیادی هستن که ازش حمایت کنن. قطعاً فرصت خوبی برای شینگ چنگ میشه."

موضوع به شینگ چنگ بازگشت.

رئیس کای از پشت به شینگ چنگ نگاه کرد و با لبخند گفت: "صادقانه میگم خیالم راحت که کمپانی ما هنرمندی مثل تورو داره. این اولین باره که میبینم یانگ یومینگ شخصا تو این کار به کسی کمک میکنه."

یو شو آرنجش را به درتکیه داد و چانه اش را روی دستش گذاشت: "من همیشه فکر میکردم یانگ یومینگ فقط ظاهرش مودبه و از درون سرده. واقعاً انتظار نداشتم که بخواد بعد از کار شینگ چنگو راهنمایی کنه. خیلی عالیه."

رئیس کای گفت: "شینگ چنگ همیشه خوب رفتار میکنه."

او در مورد زمانی که شینگ چنگ به صورت یانگ یومینگ سیلی زد و رئیس کای شخصا او را برای شام دعوت کرد تا شینگ چنگ عذرخواهی کند، چیزی نگفت.
گونه های شینگ چنگ هنگام صحبت آن دو از گرما میسوخت. او پنجره را باز کرد و در حالی که سعی می کرد آرام شود اجازه داد باد به صورتش بخورد..

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه
مراجعه کنید.

آدرس سایت: Myanim.es.ir

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，
他虽然心里充满了惊慌和害怕，
就像教徒给神灵献祭，